

# تأثیر رویکرد جدید مفهوم امنیت بر امنیت ملی ج.ا.ایران

مجتبی عطارزاده\*

## مقدمه

واحد‌های سیاسی و کشورهای جهان به مقوله امنیت توجه خاصی دارند، چراکه این امر منعکس‌کننده توانایی بقاء به‌مثابه واحدهایی مستقل و مشخص در عرصه جهانی است. با این وصف ارایه یک تعریف مطلق و کامل از "امنیت" ممکن نیست چراکه این مفهوم، مفهومی نسبی است و از این‌رو غالباً با فرض و احتمال درباره آن صحبت می‌شود.

تمایلات و گرایشهای رفتارگرایانه و تجزیه و تحلیل سیستمی بعد از جنگ جهانی دوم، اقداماتی جدی در جهت روشن‌سازی و تبیین این مفهوم تلقی گردید. اثر مورتون کاپلان، روند مطالعه تمام جوانب رفتار اجتماعی را به‌مثابه بخشی از الگوی تمام و کمالی که یک نظام رفتاری ایجاد می‌کند، منعکس می‌سازد. بنابراین مسائلی نظیر منافع ملی و امنیت ملی تنها یک جنبه مهم از بحث

\* محقق پژوهشکده مطالعات راهبردی

از آن‌جا که مفهوم "امنیت ملی" مفهومی سیال است از این‌رو نگرش کشورهای مختلف به آن با یکدیگر متفاوت است. در گذشته که غالباً تهدید نظامی اصلی‌ترین عامل تهدید امنیت ملی کشورها دانسته می‌شد، تلاش جهت افزایش و تقویت بنیه نظامی و دفاعی وجهه همت دولت‌ها - به‌ویژه دولت‌های جهان سومی - قرار داشت.

پایان جنگ سرد، فصلی نو در نگرشهای امنیتی جهان گشود و سقوط و اضمحلال ابرقدرت شرق که نظامی‌گری را محور قرار داده بود، برای بسیاری از کشورها بازنگری در مفهوم "تهدید" را ضروری ساخت.

در ایران نیز تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مهمترین تهدید علیه امنیت ملی صیغه نظامی داشت و از این رو بود که شاه همواره با گوشزد کردن خطر تهدید کمونیسم و نیز تعرضات احتمالی کشورهای همسایه سعی بر ترغیب امریکا جهت صدور مجوز خریدهای کلان تسلیحاتی داشت.

در دوران پس از انقلاب اسلامی و تا مقطع جنگ تحمیلی، تفکر تأمین امنیت از طریق نظامی نه تنها بر ایران بلکه بر کل جهان حاکم بود؛ اما با تحولات اساسی در نظم جهانی این تفکر تغییر کرد. این مقاله نگاهی دارد به تحولات رخ داده در حوزه امنیت ملی.

مربوط به حفظ نظام تلقی می‌شود. از این گذشته، امنیت نظام ملی در ارتباطی تنگاتنگ با امنیت نظامهای فرعی قرار دارد که نظام ملی را تشکیل می‌دهد.

مفهوم اصلی "امنیت ملی" برای بسیاری از کشورها حاکی از نیاز به حفظ استقلال و تمامیت ارضی، حفظ شیوه زندگی ملی و جلوگیری از مداخله بیگانگان در امور داخلی کشورهاست. پس امنیت ملی یک کشور در درجه اول به معنای تأمین شرایطی است که کشور را از تعرض دیگران به استقلال سیاسی، ارزشهای فرهنگی و رفاه اقتصادی دور نگه‌دارد. برطرف کردن عوامل ترس و ناامنی - چه داخلی و چه خارجی - از اساسی‌ترین هدفهای یک کشور است. (۱) البته دیدگاه کشورها نسبت به مقوله "امنیت" متفاوت است. این تنوع تا بدان جاست که کمتر می‌توان به یافتن نقطه مشترکی در مباحث امنیت ملی کشورهای مختلف امیدوار بود. به همین جهت برخی بر این اعتقادند که در این زمینه باید به صورت موردی بحث کرد. اما گروهی دیگر و از جمله هانس مورگنتا نظری مخالف این دارند. مورگنتا بر این باور است که هدف همه تلاشهای داخلی و خارجی دولت‌ها را می‌توان در قالب تلاش به منظور کسب قدرت خلاصه کرد. از این رو، از دیرباز طرح مفهوم "امنیت" به کارگیری نیروهای نظامی و استفاده از تجهیزات نظامی را در اذهان متبادر می‌ساخت. شاید حضور دائمی نیروی نظامی در عرصه حل و فصل اختلافات بین‌المللی این تصور را شدت بخشیده باشد.

اگرچه درباره "امنیت" اغلب چونان یک مسأله نظامی بحث و بررسی می‌شود ولی تحولات ناشی از فروپاشی ابرقدرتی که تنها به مفهوم امنیت از زاویه نظامی می‌نگریست اما در زمینه‌های دیگر به ویژه در بعد اقتصاد بسیار آسیب‌پذیر بود تا آنجا که در نهایت شدت این آسیب‌پذیری، آن را از پا درآورد؛ طرح نگرش جدیدی به مفهوم امنیت و در پرتو آن امنیت ملی را ضرورت بخشید. اینک بعد نظامی و سنتی "امنیت" بیش از پیش به همزیستی با ابعاد غیرنظامی آن روی آورده است. در این مفهوم گسترده‌تر، امنیت "ملی" که مربوط به براندازی و مبارزه خواهی از جانب گروههایی است که اقتدار دولت را نپذیرفته‌اند، بیش از پیش از امنیت "بین‌المللی" که تهدید دولتهای دیگر نسبت به اقتدار یک دولت خاص را شامل می‌شود، تفکیک‌ناپذیر می‌شود. جای مفهوم نظامی محدود قدیم را تعریف وسیع‌تری می‌گیرد که می‌تواند شامل طیف کاملی از مبارزه جویبهای قدیم و جدید باشد. در واقع، سرانجام به این توافق می‌رسیم که تهدید امنیت ملی به

معنای همه آن چیزهایی است که سلامت، بهزیستی اقتصادی، ثبات اجتماعی و صلح سیاسی یک ملت را به مبارزه می‌طلبد. این نگرش، آشکارا در تقابل با ایده‌ای است که امنیت ملی را جز در سایه امنیت نظامی قابل تفسیر نمی‌داند.

آنچه مسلم است این‌که تأمین امنیت امری مطلق و قطعی نیست و ناامنی به اشکال مختلف وجود دارد. یافتن امنیت نسبی از دو راه امکان‌پذیر است:

(۱) کاهش آسیب‌پذیری و ضعف که از آن به "استراتژی امنیت ملی" تعبیر می‌شود؛

(۲) کوشش برای از بین بردن یا کاهش تهدیدهای امنیتی که اصطلاحاً "استراتژی

امنیت بین‌المللی" خوانده می‌شود. (۲)

بدیهی است در صورت اتخاذ شیوه اول جهت تأمین امنیت، از برونگرایی کاسته و بر روی مسایل داخلی تمرکز خواهد شد و سعی بر آن خواهد بود که نقاط ضعف و آسیب‌پذیر خارجی ترمیم و اصلاح گردد.

با عنایت به آنچه گذشت و با در نظر داشتن هزینه بالا و سرسام‌آور تأمین امنیت از طریق افزایش بنیه نظامی، شاید عاقلانه‌ترین راه فراسوی کشورها در حال توسعه و از جمله ایران آن باشد که استراتژی امنیت ملی را انتخاب کنند و با تقویت عناصر داخلی و اتکاء به مردم خویش، کاهش آسیب‌پذیری خود را از رهگذر اصلاح رابطه بین نهاد قدرت (دولت) و شهروندان و گسترش دامنه مشارکت سیاسی، دنبال کنند.

نوشتار حاضر ضمن پرداختن به مفهوم امنیت و تحول و دگرگونی عمیق آن طی سالهای اخیر - به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد - در پی آن است که با تبیین نمودهای این تغییر، اثر عوامل داخلی تأمین‌کننده امنیت از جمله جایگاه توان سیاسی حکومتها و اتخاذ رویه نوسازی و توسعه در کشورهای جهان سوم بر فرآیند امنیت ملی را مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدیهی است در این نگرش، مورد ایران - به‌ویژه با طرح شعار جامعه‌مدنی طی ماههای اخیر - اهمیت خاصی خواهد داشت.

## الف) ترسیم چارچوبهای نظری بحث

### ۱- تحول مفهوم امنیت

"امنیت"، مفهوم مشکلی است که در عین حال از سایر مفاهیم محوری در علوم اجتماعی مشکل‌تر نیست. در حوزه علوم اجتماعی، این مفاهیم حالت گسترده‌ای

دارند و روی نقطه خاصی متمرکز نیستند و به همین جهت نمی‌توان آنها را کاملاً تعریف کرد بلکه فقط در موارد خاص قابل تعریف هستند و از این رو برای روشن کردن مرزهای کاربرد آنها به تحلیل تئوریک نیاز است.

از سوی دیگر، وجود دامنه مشترک بین مفهوم "امنیت" و مفهوم "قدرت" در شرایط مواجهه جدی و بحرانی، بر غفلت از درک صحیح مفهوم امنیت افزوده است. در یک الگوی بسیار خام رئالیستی از سیاست بین‌الملل که آن را صرفاً کشمکش قدرت می‌داند، همخوانی آشکاری در محیط به شدت قطبی شده جنگ جهانی دوم و بلافاصله پس از آن در دوران جنگ سرد به چشم می‌خورد. در این وضعیت به نظر می‌رسید دولت‌ها اسیر کشمکش قدرت هستند و امنیت از مشتقات قدرت و به ویژه قدرت نظامی است. مفهوم امنیت آن قدر تحدید شد که به صورت بیان چگونگی وضعیت یک دولت یا گروهی از دولت‌ها در کشمکش قدرت درآمد و به عبارت بهتر به "میزان ثبات در توازن کلی قدرت" اطلاق گردید. همین امر باعث شد تا به امنیت چونان یک مفهوم جداگانه نگریسته نشود. اگر چه در حالت‌های مواجهه شدید یا مناقشات، قدرت به صورت اساس و جوهر امنیت درمی‌آید اما تصور این که چنین حالتی همیشه وجود دارد، پیش‌بینی خالی از خطری نیست. به طور کلی تا دهه ۱۹۸۰، دو نحوه برداشت بر همه تفکرات مربوط به مسأله امنیت ملی حاکم بود و در چارچوب همین دو نگرش، اساساً مسأله مفهوم امنیت دارای نقشی فرعی بود. از دیدگاه واقع‌گرایان، امنیت یکی از مشتقات قدرت دانسته می‌شد که در بالا بدان پرداخته شد. اما آرمان‌گرایان مایل بودند که امنیت را حاصل صلح بدانند یعنی مدعی‌اند که صلح پایدار باعث تأمین امنیت همه خواهد شد. به نظر آنان از آن جا که جنگ مهمترین تهدید ناشی از مسأله امنیت ملی است، یافتن راه‌حلی برای آن به‌طور بنیادین، باعث حذف ناامنی از صحنه بین‌المللی می‌شود. از این رو سیاست‌های صلح، کنترل تسلیحات و خلع سلاح و همکاری بین‌المللی، انعکاسی از مطالب مطرح شده در فاصله بین دو جنگ جهانی بود که در سایه تهدید نابودی اتمی، آشکارا می‌توانست منبع الهام بخش تری در تعبیر آرمان‌گرایان از مفهوم امنیت تلقی شود.

در پیشش جدید، امنیت به سرنوشت گروه‌ها و دسته‌جات جمعی بشری مربوط است و فقط در حالت ثانوی و فرعی به امنیت شخصی افراد منحصر می‌گردد. در نظام موجود بین‌المللی، واحد استاندارد امنیت، همان دولت دارای حاکمیت و قلمرو است؛ اما ملتها

و دولت‌ها در نقاط بسیاری با چنین حالتی مواجه نیستند و تجمع‌های غیردولتی، به خصوص ملت‌ها به مثابه واحدهای مهمی در تحلیل مطرح می‌باشند، به‌ویژه برخی تهدیدات نظامی و زیست‌محیطی که بر شرایط بقای همه سیاره زمین اثر دارند این احساس مهم را تقویت می‌کند که امنیت به کل مجموعه بشریت مربوط می‌گردد. بررسی دگرگونی در مفهوم امنیت از زاویه نگرش مفهومی طی سه مرحله: کاهش حاکمیت ملی، افزایش وابستگی جهانی و بالا گرفتن کشمکش‌های بی‌نظم و هرج و مرج‌گونه (۳) نیز این بینش را تأیید می‌کند.

با این حال گسترش این روند نباید نبود توازن قدرت در حالت چندقطبی و رشد ملی‌گرایی و افزایش حجم ائتلاف‌های معارض را از خاطر ببرد. باید توجه داشت افزایش تعداد بازیگران فراملی و فروملی، بر میزان کشمکش‌های فروملی و فراملی در مقایسه با کشمکش‌های دولت با دولت به شدت می‌افزاید. این کشمکش‌های جدید می‌تواند اشکال مختلفی به خود بگیرد، از جمله کشمکش اقتصادی از طریق تحریم یا محاصره که احتمالاً مستلزم کاربرد مستقیم خشونت نیست ولی آثار عمیقی بر جوامع هدف، از خود به جای می‌گذارد.

## ۲- نمودهای تحول مفهوم امنیت ملی

درحالی‌که در گذشته برخی امنیت ملی را در چارچوب حفاظت از دولت متمرکز خلاصه می‌کردند، ولی پس از پایان جنگ سرد دامنه شمول این حفاظت بسیار گسترش یافته است. اما از آن‌جا که در هیچ مرحله‌ای از تاریخ جهانی، همکاری و مدنیّت بر احساس تجاوز به‌طور کامل غلبه نکرده است از این‌رو تحولات اخیر جهانی نیز علی‌رغم ماهیت ظاهریش، برای تغییر جهت آن‌چه در گذشته از دولت انتظار می‌رفت کافی به نظر نمی‌رسد و اگرچه تهدیدات نظامی تنها تعارض طلب موجود برای بقای ملی به‌شمار نمی‌رود اما نیروی نظامی همچنان نقش محوری را در حفظ امنیت ملی برخی کشورها ایفا می‌کند. البته این نکته را در توجه کشورها - به‌ویژه کشورهای جهان سوم - به راهبرد نظامی جهت تضمین امنیت ملی خود باید در نظر داشت که موقعیت جغرافیایی و ژئوپلتیکی آنها تأثیر قاطعی در تعیین این خط مشی داشته است، طبیعی است کشوری مثل ایران قبل از انقلاب که در همسایگی ابرقدرت قدرتمند و با ایدئولوژی مارکسیستی

که به کشورهای منطقه خلیج فارس همچون حلقه‌های ضعیف سرمایه‌داری می‌نگریست، قرار گرفته است گمان کند که به منظور مصون ماندن از تعرض احتمالی، خرید و انباشت تسلیحات راهگشا خواهد بود. میزان خریدهای نظامی و تلاشهای ایران در دوران حکومت پهلوی دوم که به موازات بزرگ کردن خطر شوروی - به ویژه پس از به قدرت رسیدن حزب بعث در عراق - جهت متقاعدسازی دولت امریکا به مجاز شمردن انباشت اسلحه در ایران برای تأمین امنیت منطقه انجام می‌گرفت، نمودی از اولویت تهدید نظامی نسبت به امنیت ملی را آشکار می‌سازد.

نمود جدید این رهیافت را در اقدام صدام حسین در تجاوز به خاک جمهوری اسلامی در شهریور ۱۳۵۹ (۱۹۸۰) می‌توان مشاهده کرد. دولت عراق با طرح این‌که ایستادگی آن کشور در برابر ایران، امنیت جهان عرب را در برابر اندیشه‌های عقب مانده و توسعه طلب تهران (۴) تضمین کرده است، اقدام به توجیه عملکرد خود نمود. آزمایشهای اتمی اخیر دو کشور پاکستان و هندوستان نیز از حاکمیت تفکر سنتی امنیت بر سیاستگزاران امنیتی دو کشور حکایت دارد.

در ایران نیز این نحله فکری، طرفداران خاص خود را دارد. گروهی - به ویژه پس از آزمایشهای اتمی اخیر و تحولات افغانستان و تثبیت موقعیت طالبان - معتقدند به منظور حفظ ثبات و امنیت ملی ایران، تقویت بنیه نظامی و تلاش جهت مسلح شدن به جنگ افزار باید در اولویت قرار گیرد. بدیهی است برخورداری از توان و نیروی دفاعی قوی به منظور دفع تجاوزات احتمالی، امری عقلانی و اسلامی است، لکن در این میان تحت الشعاع قرار گرفتن سایر جوانب و عواملی که می‌تواند امنیت پایدار و دراز مدت را برای کشور به ارمغان آورد، معقول و منطقی نیست. چه آن‌که در بین قابلیت‌های محسوس، به نظر می‌رسد قدرت نظامی (از لحاظ نیرو و تسلیحات) تا حدودی جای خود را به قدرت اقتصادی و قابلیت دسترسی به منابع طبیعی سپرده است.

از طرف دیگر، در حالی که تحلیلگران توجه زیادی به مبادلات خارجی بین هزینه‌های نظامی و اولویتهای سیاسی، اقتصادی و محیطی نشان می‌دهند و اغلب به این نتیجه می‌رسند که کشورها باید ملاحظات نظامی را به نفع سایر ابعاد امنیتی کاهش دهند، مبادلات مهم داخلی در درون امنیت نظامی را غالباً نادیده می‌گیرند.

تجزیه و از بین رفتن محدودیتهای نظام دوقطبی و حذف تهدیدهای خارجی بزرگ، بر

شدت مبادلات داخلی امنیت نظامی افزود و درها را به روی ظهور مجدد کشمکشهای مرزی، فرهنگی و مذهبی که در سایه جنگ سرد به فراموشی سپرده شده بود، گشود. این کشمکشها هنگامی که رنجشی در زمینه‌های مورد اختلاف پیش می‌آید، تسریع می‌گردد. تجاوز عراق به کویت نمونه‌ای زنده و یادآور این نکته است که در شرایط فقدان محدودیت ناشی از ابرقدرتها، کشورهای کوچکتر بدون هراس از تلافی فوری و شدید، خود را برای دنبال کردن جاه‌طلبیهای تجاوزکارانه خارجی آزادتر احساس می‌کنند. جنگ خلیج فارس نشان داد طرفهای مخاصمه دیگر فقط دولتهای ملی نیستند بلکه نیروهای فروملی و فراملی در صحنه‌ها نقش بیشتری ایفا می‌کنند و چهره سنتی جنگ به تدریج محو می‌شود. "بوث" استدلال می‌کند که فراگرد جنگ در حال تبدیل شدن به یک "پدیده فرهنگی" است تا یک پدیده سیاسی - نظامی. (۵) زیرا نقش عناصر غیرنظامی استراتژی دفاعی در حال افزایش است و شاخه‌های دیگر حکومت مربوط به سیاست، اقتصاد و حتی منابع طبیعی که در سابق در حاشیه قرار داشتند، اکنون نقش بیشتری در این صحنه یافته‌اند. به موازات گراتر شدن سیستمهای پیچیده تسلیحات، بسیاری از جوامع منابعی را که قبلاً به امور دفاع نظامی اختصاص می‌دادند اکنون به سوی رشد اقتصادی سوق می‌دهند و در نتیجه مشکلات زیادی درباره این‌که چه چیزی را و برای چه مدتی باید تأمین بودجه کرد، در صحنه امنیت ملی مطرح می‌شود.

به این ترتیب - همان‌گونه که قبلاً اشاره گردید - شرایط موجود باعث تغییر جهت دامنه اهداف امنیتی شده و از تأکید تنگ‌نظرانه و محدود بر دشمنان سیاسی - نظامی دور گردیده و شامل رقابتهای اقتصادی، جاسوسی صنعتی، نظارت بر محیط زیست و گروههای فروملی و فراملی شده است که در این بین عوامل و اقدامات ارتباطی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. امروزه گرچه هنوز هم کانون توجهات به داخل کشورها معطوف است ولی بسیاری از حکومتها به شنیدن و مدیریت افکار عمومی دیگر کشورها در منطقه و حتی در مواردی افکار عمومی جهانی در کنار افکار عمومی داخلی خودشان، اهمیت می‌دهند. حفظ امنیت ملی نه تنها مستلزم جستجوی اطلاعات در کشورهای متعدد است بلکه تعداد زیادی از بازیگران غیردولتی را نیز در نظام بین‌المللی شامل می‌شود.

در مجموع می‌توان گفت که حکومتها علیرغم محدود شدن قدرتشان هنوز هم در

زمینه امنیت ملی نقش مسلط را ایفا می‌کنند. تنها جایی که یک نیروی غیرحکومتی، قدرتی قابل مقایسه با حکومت در صحنه امنیت ملی بروز می‌دهد، در حوزه امنیت اقتصادی است که نفوذ فراملی شرکت‌های چندملیتی، همسنگ و حتی به نظر برخی فراتر از دولتهای ملی است.

### ۳- نقش و جایگاه توان سیاسی در امنیت ملی

در مباحث گذشته این نکته روشن شد که امروزه مؤلفه‌های نظامی، نقش تعیین‌کننده خود در تأمین امنیت ملی کشورها را از دست داده‌اند و عوامل دیگری همچون ملاحظات فرهنگی و اقتصادی در تضمین امنیت ملی سهیم گردیده‌اند. کشورها به منظور تأمین امنیت خود راههای گوناگونی را برمی‌گزینند. در یک دسته‌بندی کلی می‌توان در یک سو کشورهایی را قرارداد که به راههای غیرنظامی تأمین امنیت متوسل می‌شوند و در سوی دیگر کشورهایی که همه توجهشان به تضمین امنیت از طریق راههای نظامی معطوف است. بدیهی است در صورتی که سیاست امنیت ملی بر مبنای انباشت قدرت نظامی پایه‌گذاری شود ممکن است نتیجه معکوسی داشته باشد؛ به این معنا که کشورهای دیگر آن را مقدمه تجاوز و تهدیدی علیه امنیت خود تلقی کنند و متقابلاً دست به افزایش توانایی نظامی خود بزنند که در نتیجه تلاش کشور نخست بی‌ثمر خواهد ماند. به‌طور کلی می‌توان گفت میزان تلاش یک کشور برای تضمین امنیت خود با درجه اهمیت ارزشهایی که در صدد به دست آوردن آنهاست متناسب می‌باشد. برخی از این ارزشها در زمره ارزشهای پایه‌ای یک ملت است. توجه به استقلال و آزادی در تصمیم‌گیریهای داخلی و سیاست خارجی از جمله ارزشهای محوری هر دولت - ملت امروزی است. حفظ و صیانت از این ارزشهای بنیادین تنها زمانی امکان‌پذیر است که سیستمی مقتدر با پشتوانه ملی در صحنه سیاست کشورها حاضر باشد.

امروزه افکار عمومی ملی و جهانی بیش از پیش با جنگ و درگیری و استفاده از زور در پیشبرد مقاصد سیاسی مخالفت می‌ورزند. یکی از دلایل این امر افزایش نقش توده‌های مردم در شکل‌گیری سیاست حکومتهاست. در زمان حاضر دیگر حکومتها نمی‌توانند بی‌توجه به نظر مردم دست به جنگ بزنند و در واقع مردم به پایه‌های اصلی قدرت دولتها در همه سیاستها و از جمله سیاستهای امنیتی تبدیل شده‌اند.



برخورداری از یک زیرساخت قوی اجتماعی و فرهنگی می‌تواند یک مدیریت امنیتی سالم را به همراه داشته باشد. در کشورهای جهان سوم که محیط امنیتی در آنها نسبتاً متغیر است، وجود یک توان سیاسی مؤثر و مناسب برای اجرای امور امنیتی، جنبه حیاتی دارد. بهره‌مندی از چنین توانی مستلزم اتخاذ شیوه‌ها و روشهای صحیح کشورداری به وسیله زمامداران است که به تقویت مبانی و پایه‌های مشروعیت نظام سیاسی منجر گردد. در این صورت است که بنا به نظر مورگنتا "دولت با تدبیر، منافع ناملموس قدرت ملی و در نتیجه موقعیت امنیتی مستحکم خود را افزایش می‌دهد" (۶) و با بهره‌گیری از حداکثر حمایت توده‌ای، استراتژی ملی قدرتمندی در جهت منافع ملی موردنظر شهروندان خود در پیش می‌گیرد. وی معتقد است تلاش حکومت برای بقاء، بالاترین اصل اخلاقی است و دولت نباید لحظه‌ای از فکر امنیت و شهروندان کشور غافل باشد. (۷)

رهبری کارآمد، تصور مردم را از مناسب بودن استراتژی ملی و یکپارچگی اجتماعی و فرهنگی منتج از میزان مشروعیتی که دولت یا رژیم حاکم از آن بهره‌مند است، تقویت می‌کند. آن اندازه که رژیم‌های دیکتاتوری برخوردار از مشروعیت بالا در حفظ امنیت ملی تأثیر دارند، نظامهای پلورالیست چندپاره دارای مشروعیت اندک چنین توانی ندارند.

برخلاف کشورهای صنعتی پیشرفته که با درپیش گرفتن شیوه‌های دموکراتیک مشکل مشروعیت را حل کرده و در نتیجه سیاستهای امنیتی با سرعت قابل توجهی در آن کشورها اجرا می‌گردد، بیشتر کشورهای جهان سوم درگیر بحرانهای حاد مربوط به مشروعیت هستند که این خود پرداختن به امور امنیتی را به شدت محدود می‌سازد. آن دسته از این‌گونه رژیمها که مشروعیت خود را با توسل به ارزشها و ایده‌های سنتی بنیان نهاده‌اند، با افزایش جریان مدرنیزاسیون و بسیج اجتماعی فزاینده در معرض خطر قرار می‌گیرند. همچنین ناکامی در برآورده کردن نیازهای بنیادی مردم در زمینه شرکت در امور مختلف، مشاغل، عدالت و... نیز تحولات سیاسی نامعمول مانند کودتاهای درون قبیله‌ای، درکنار حکومت سیاسی سرکوبگر و استبدادی مبتنی بر هوی و هوسهای شخصی حکام، بحران مشروعیت را عمیق‌تر می‌سازد.

رابطه تبادلی میان امنیت رژیم و امنیت ملی، تجلی دیگری از بحران مشروعیت

است. مشروعیت متزلزل و فساد و پوسیدگی قدرت سیاسی، تهدید داخلی در قالب اعتراضات سیاسی، خرابکاری و شورش را فزونی می‌بخشد. در این حالت، رژیمهای در معرض خطر به شیوه‌هایی دست می‌یازند که تحت‌لوی امنیت ملی افکار عمومی را از مسأله اصلی منحرف سازند. از جمله این روشها خلق دشمنان و تهدیدات واقعی و تخیلی است که استفاده مشروع از اختناق و فشار را جهت کاهش تهدیدات داخلی رژیم مجاز می‌سازد. اقدام رژیم عراق در گشودن جبهه جنگ در کویت پس از اتمام جنگ با ایران، نمونه روشنی از این روش به‌شمار می‌آید. ضربات اقتصادی و فرسودگی روانی مردم عراق در جریان جنگ با ایران، زمینه را بیش از پیش برای اقدام جدی علیه حکومت صدام حسین فراهم ساخته بود؛ بافت ناهمگون قومی و سیاست سرکوب رژیم عراق پیش از آغاز جنگ نیز در تکوین تدریجی این زمینه مزید بر علت بود. در چنین وضعیت خطرناکی ایجاد یک بحران ملی می‌توانست سلطه متزلزل رژیم را تحت‌الشعاع خود قرار دهد و آن را از سقوط حتمی برهاند.

تأثیر عنصر مشروعیت بر مقوله امنیت ملی از منظر دیگری نیز قابل تأمل و بررسی است و آن نقش دولت در تضمین امنیت شهروندان است. هابز از مجموع دو اصل اولیه خود یعنی خودکامگی طبیعی انسان و همچنین ضرورت حفظ خویشتن، به این نتیجه می‌رسد که باید همه مردم حاضر شوند بخشی از حقوقشان را به فرد یا افرادی که حافظ "امنیت" باشند تفویض کنند؛ زیرا آنچه که باعث خروج ما از حالت طبیعی شده است خطر "جنگ" و به عبارتی ناامنی بوده است. بنابراین مشروعیت حکومت از دیدگاه هابز از دو چیز برمی‌آید: این که مردم به او وکالت داده‌اند و دیگر این که این وکالت در جهت تحقق و انجام دادن کار مشخصی به دولت داده شده است. از این رو، حقیقت حکومت زمانی آشکار می‌شود که با عنایت به رسالت تأمین امنیت، به "اعمال قدرت" و یا "عمل حکمرانی" بپردازد. (۸) حال آن که ضعف مشروعیت موجب صرف تواناییهای داخلی و ناکارآمدی توان کلی سیاسی کشور می‌گردد و در نتیجه ناتوانی در اعمال قدرت را به همراه خواهد داشت. چنان که هر رژیمی بکوشد تا با استفاده از زور یا پذیرش همکاری یا فرونشاندن حرکت‌های مخالف، ادامه حیات خود را تضمین کند، این امر به سرعت به تهی شدن کشور از منابع با ارزش انسانی خود و در نتیجه تحلیل قابلیت‌ها و تواناییهای بالقوه آن می‌انجامد. چنانچه ناتوانی رژیم در حفظ انحصار خود بر قوه قهریه

آشکار و اثبات گردد، این وحدت کاذب نظامی که بر ممانعت قهرآمیز از بروز خشونت مردمی استوار است دچار خلل و ضعف گشته، (۹) غلیان و جوشش مردمی بر علیه نهاد ناتوان دولت را به همراه خواهد داشت. از این رو در رژیمهای مبتنی بر دیکتاتوری که اقتدار حکومت بر پایه زور استوار گشته و باور و حمایت عمومی جایگاهی ندارد، هزینه تأمین امنیت بسیار بالا است. "ایستون" استدلال می‌کند که نسبت گرایش به رفتار مطلوب و حاکم از طریق تخطی و تخلف از قوانین، شیوع فشار و خشونت، میزان جنبشها و حرکت‌های مخالف یا مقدار پول مصرف شده برای تأمین امنیت، قراین و شاخصه‌های میزان حمایت مردم از حکومتها به شمار می‌رود. (۱۰)

#### ۴- اتخاذ سیاست قدرت جهت تأمین امنیت در کشورهای جهان سوم

نتیجه بارز و مستقیم کاهش شدید وفاداری و تأیید و رضایت مردم از سیاستها و تصمیمات دولت، ناتوانی دولت در بسیج منابع انسانی و مادی در موقع بروز بحران امنیت ملی است که بیش از پیش تقویت نیروهای نظامی به منظور پرکردن خلأ ناشی از نداشتن پشتوانه مردمی را ضروری می‌سازد. در کشورهای جهان سوم از ارتش خواسته می‌شود در صحنه داخلی به زور متوسل شود تا تهدیدات داخلی را دفع کند و بقاء و ادامه حیات رژیمهای سیاسی را سبب شود و نیز با توسل به زور کشمکشهای قومی و محلی را خاتمه بخشد. ارجحیت قدرت نظامی در ملاحظات مربوط به امنیت ملی در جهان سوم، امری شایع و رایج است. هزینه‌های نظامی کشورهای در حال توسعه، از سال ۱۹۶۰ تاکنون، ۶ برابر شده است. در سال ۱۹۶۰ کشورهای در حال توسعه، ۸ درصد هزینه‌های نظامی دنیا را به خود اختصاص می‌دادند در حالی که تا سال ۱۹۸۵ سهم آنان تا ۲۰ درصد افزایش یافت. واردات سلاح این کشورها نیز به شدت افزایش یافت و از ۴ میلیارد دلار در سال ۱۹۶۰ به ۳۵ میلیارد دلار در سال ۱۹۸۱ رسید. طی دو دهه و تا پایان سال ۱۹۸۳ مجموع واردات سلاح کشورهای جهان سوم بالغ بر ۲۲۳ میلیارد دلار گردید. (۱۱)

در این گونه کشورها که عمدتاً از دستیابی به سایر منافع جهت تأمین امنیت ملی عاجز هستند، عنصر نظامی‌گری معیار نهایی تعیین سنجش میزان اقتدار و توان حفظ امنیت ملی تلقی می‌گردد. در این جهت تلاش زمامداران بر این است که به شهروندان خود تفهیم

کنند که توجه بیشتر به امور نظامی، منفعت عمومی و تأمین امنیت آنها را به دنبال دارد. در این زمینه "رژنا" به درستی اشاره می‌کند که سیاستمداران و مردان عرصه عمل نه تنها میل دارند هدفهای مورد نظر خود را در چارچوب منافع ملی مورد طرح و بحث قرار دهند بلکه مایلند ادعا کنند که هدف مورد نظر آنها به یقین همان منافع ملی است؛ زیرا با این ادعا بهتر می‌توانند پشتیبانی مردم را برای برنامه‌های خود جلب کنند. (۱۲)

استدلال رهبران این کشورهای کوچک که خود را در میان شبکه پیچیده سیستم جهانی و قطب‌بندیها و اتحادیه‌های بین‌المللی یکه و تنها می‌دیدند این بود که قدرتهای بزرگ و نیز هر کشوری که از قدرت نظامی فراوانی برخوردار باشد، می‌تواند این کشورها را از تمام و یا بخشی از موجودیت مادی، هویت ملی و یا استقلال محروم کند و از این رو در مقابله با چنین تهدید بالقوه‌ای چاره‌ای جز تقویت بنیه نظامی باقی نمی‌ماند. اختصاص مبالغ هنگفت برای اهداف نظامی در مقایسه با امور اجتماعی و حتی اقتصادی در کشورهای جهان سوم، نمایانگر این واقعیت است که این‌گونه کشورها امنیت خویش را در سایه سلاح و تجهیزات نظامی جستجو می‌کنند. میانگین سهم مخارج نظامی دولت به نسبت کل مخارج دولت مرکزی در سالهای ۱۹۸۶ و ۱۹۸۸ در یوگسلاوی ۵۷/۵ درصد، عمان ۴۰ درصد، سوریه ۴۰ درصد، پاکستان ۳۱ درصد، یمن ۳۰ درصد، اسرائیل ۲۹ درصد، جمهوری کره ۲۸ درصد و اوگاندا ۲۶ درصد بوده است. این آمار به خوبی نشان می‌دهد که مخارج نظامی سهم قابل توجهی از مخارج دولت مرکزی در این کشورها را به خود اختصاص داده است. (۱۳)

در کشورهای در حال توسعه به علت ضعف مشروعیت سیاسی و جامعه مدنی و عدم گسترش احزاب سیاسی، استفاده از حربه زور جهت تأمین امنیت داخلی نیز در مقیاس وسیعی صورت می‌گیرد. در این کشورها، ارتش به منزله سازمان یافته‌ترین نیروی سیاسی به جای سایر نهادهای سیاسی عمل می‌کند. درجات دخالت ارتش در این کشورها بر حسب میزان گسترش جامعه سیاسی متفاوت است. (۱۴) در ایران (زمان سلطنت احمدشاه قاجار) به دلیل فقدان نهادهای سیاسی، ارتش به نمایندگی از ملت خود را موظف به تأمین امنیت کشور دید و از این رو در سایه کودتای رضاخان، قدرت را به دست گرفت. پس از سقوط رضاشاه در سالهای ۲۲-۱۳۲۰ با توجه به فعالیت گروهها و احزاب گوناگون و مشارکت روحانیون، بازار و... در سیاست و ضعف دربار، ارتش

نمی‌توانست همچون یک بازیگر سیاسی وارد عمل شود.

در جریان ملی شدن صنعت نفت و از کف رفتن منافع استعماری انگلستان، این کشور کوشید ناکامی خود در ایران را با ناامنی کشور مساوی معرفی کند و عملکرد گروه‌های مختلف در تضعیف حکومت ملی مصدق و نیز وخامت اوضاع اقتصادی به اثر تحریم نفت ایران از عوامل هرج و مرج و آشوب و تأمین امنیت کشور گردید. به دنبال کودتای ۱۳۳۲ که حاصل همکاری دربار و ارتش بود، برای مدتی نقش سیاسی ارتش در ایران بارز و آشکار بود تا این‌که با تأسیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، نقش ارتش در این زمینه کم‌رنگ شد.

امروزه حتی در بین قابلیت‌های محسوس، به نظر می‌رسد قدرت نظامی (نیرو و تسلیحات) تا حدی جای خود را به قدرت اقتصادی و قابلیت دسترسی به منابع طبیعی می‌دهد. بعد اقتصادی امنیت ملی چنان تغییراتی یافته است که جای بعد نظامی را گرفته و به تدریج به مثابه محور مرکزی از دیدگاه تحلیل‌گران استراتژیک مطرح می‌شود به گونه‌ای که برخی به اشتباه استدلال می‌کنند که در حال حاضر امنیت اقتصادی تنها بعد حیاتی امنیت می‌باشد؛ این در حالی است که زمانی قدرت اقتصادی فقط، مبنایی برای تقویت و پشتیبانی قدرت نظامی محسوب می‌شد. در چارچوب درحال تحول امنیت، تأکید اصلی بر روی قابلیت رقابت اقتصادی و توفیق در بازارهای بین‌المللی می‌باشد. برای مثال، ایالات متحده آمریکا حفظ موقعیت رقابتی مناسب خود در مقابل ژاپن و آلمان در زمینه اقتصادی را، یک موضوع مهم امنیتی تلقی می‌کند. از این رو این اعتقاد که هیچ ملتی نمی‌تواند بدون بهره‌مندی از یک بنیه اقتصادی قوی، خود را در نظام جهانی قوی و ایمن احساس کند، رفته رفته به شکل تفکر غالب بر فضای امنیت ملی در می‌آید.

## ۵- نوسازی و امنیت

تمام سیستم‌های سیاسی، پاسداری از ملتها و نیز نظام‌های خود در برابر خطرات و تهدیدهای احتمالی را وجهه همت خود قرار می‌دهند. از این گذشته، تمامی دولتمردان به منظور صنعتی کردن ساختار اقتصادی کشورهای خود و نوسازی جوامعشان کوشش می‌کنند و بر این اعتقادند که این امر "منزلت انسانی" را بالا می‌برد. اگرچه توسعه و نوسازی یک پدیده عینی اقتصادی - سیاسی است لکن در ارزیابی

آن تنها نمی‌توان به شاخصهای کمی بسنده کرد بلکه باید تغییرات اساسی کیفی در ساخت اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز مدنظر قرار گیرد. بنابراین، هدف توسعه نمی‌تواند صرفاً جنبه اقتصادی آن و بالا بردن رشد تولید ناخالص ملی و درآمدسرانه باشد، بلکه توسعه فرآیندی از تغییر و دگرگونی است که نه تنها در زمینه اقتصادی بلکه در زمینه سیستم اجتماعی، سازمان سیاسی و سرانجام ضوابطی که رفتارهای انسانی را در جامعه رهبری می‌کند، نیز اثر می‌گذارد. به عبارت دیگر، توسعه به معنای ارتقاء مستمر کل جامعه و نظام اجتماعی به سوی زندگی بهتر و یا انسانی‌تر است. (۱۵)

صاحب‌نظران علوم اجتماعی اغلب بین توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی رابطه نزدیکی می‌بینند و براین عقیده‌اند که اگر یک دولت به نحو مؤثر ارزشهای مهمی برای اتباعش فراهم آورد، به مرور زمان این امر ممکن است به نظام سیاسی مشروعیت بخشد. در جهان امروز، این کارآیی در درجه اول به معنای توسعه مستمر اقتصادی است. کشورهایی که خود را به بهترین وجه با مستلزمات یک نظام صنعتی تطبیق داده‌اند، کمترین کشمکشهای سیاسی را دارند. (۱۶)

ساموئل هانتینگتون - نظریه‌پرداز برجسته توسعه سیاسی - به ارتباط بین توسعه اقتصادی و ثبات سیاسی اشاره کرده است. وی توسعه را به مثابه فراگردی تلقی می‌کند که به وسیله آن هر کشور ظرفیت خود را برای جذب آثار بی‌ثبات‌کننده مشارکت مردم در امور سیاسی ناشی از تحرک اجتماعی، افزایش می‌دهد. (۱۷) در این باره دو عنوان مشخص قابل بسط است:

#### اول: تأثیر فرآیند توسعه سیاسی بر ایجاد بی‌ثباتی

قرن بیستم با پیدایش طبقات جدید (طبقه متوسط شهرنشین و طبقه کارگر در حال رشد) و تلاش جهت دستیابی به قدرت سیاسی آغاز شد. این درحالی بود که بسیاری از کشورهای جهان سوم گام در مسیر نوسازی گذارده بودند و تحقق این فرآیند مستلزم تجدید سازمان روابط طبقاتی حول یک طرح توسعه جدید بود. سلطه سیاسی می‌بایست از متنفذان ارضی به بورژوازی صنعتی یا برگزیدگانی که نماینده منافع آنان باشد، انتقال یابد و سازمان سیاسی و نهاد دولت می‌بایست تغییر می‌کرد. اما در این روند هم‌نواپی با متنفذان قدیمی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود زیرا آنان متلاشی نشده بودند و در

رویکرد مدرن جامعه صرفاً در مراکز قدرت جایی نداشتند. (۱۸)

برگزیدگان سیاسی با عنایت به تجارب گذشته و به منظور حل این وضعیت استقلال‌طلبی - با حفظ محدودیت ابتکار عمل سایر طبقات اجتماعی - کوشیدند نهادهای سیاسی را که بتوانند تأمین‌کننده پایگاههای حمایتی باثباتی برای حکومت باشند، به وجود آورند. تجارب قبلی در این زمینه چندان قرین توفیق نبود و مثلاً در اواسط قرن نوزدهم که در مناطق امریکای لاتین و به‌ویژه آرژانتین و شیلی، احزاب لیبرال و محافظه‌کاری که پایه عرصه وجود گذاشتند، نتوانستند حمایت مردم را جلب کنند و در نتیجه رشد آنها - یا به لحاظ ناتوانی در توجه به نیازهای توده‌ها و یا به علت بهره‌برداری و دست‌کاری غیراصولی قوانین انتخاباتی - متوقف شد که این امر خود موجب انحطاط سیاسی و در نتیجه، به حکومت نظامیان (در آرژانتین) منجر گردید. در توجیه و بررسی این روند، برخی از نظریه‌پردازان به‌ویژه هانتینگتون علت اصلی "نوسازی سیاسی" را کوشش در ایجاد نهادهای خودکامه می‌دانند. (۱۹) طبق نظریه او، گسترش آگاهیهای سیاسی بین مردم، موجب افزایش تعداد و میزان خواسته‌های مردم از نظام سیاسی می‌شود. آموزش، تبلیغات دولت و رسانه‌های گروهی، اولین عناصر نوگرایی هستند که بر آگاهی توده‌های سنتی تأثیر می‌گذارند. در نتیجه این تأثیر، آرزوها و توقعات توده‌ها افزایش پیدا کرده، امیدوار می‌شوند که سرنوشتشان از طریق اقدامات دولت بهبود یابد. اما دیگر نهادهای نوگرا مانند احزاب سیاسی، گروههای ذینفوذ، تعاونیهای کشاورزی و انجمنهای محلی همگی در فرایند نوگرایی به مراتب دیرتر به وجود آمده و یا غالباً به وجود نیامده‌اند. خواسته‌های فزاینده مردم به تشدید ستیزه‌ها منجر شده، در همان حال به موازات افزایش تعداد فعالان سیاسی، یافتن راه‌حلهای به‌طور بالقوه پیچیده‌تر و مشکل‌تر می‌شود. نتایج این امر، ناکامی، خشم، پرخاشگری و به‌طور کلی افزایش میزان بی‌ثباتی سیاسی است.

#### دوم: پیامدهای امنیتی نوسازی در کشورهای جهان سوم

فرآیند نوسازی به دلیل تنشهایی که به دنبال دارد، امری سهل و آسان نخواهد بود و هزینه نسبتاً زیادی نیز لازم دارد. گرچه هزینه‌های صنعتی شدن همواره زیاد و قابل توجه است ولی رژیمهای سیاسی عهده‌دار اجرای این روند، با پرسشهای اساسی و جدی در

این راه روبرو هستند از جمله این که کدامیک از طبقات اجتماعی متحمل این هزینه‌ها گشته و کدامیک از طبقات از دستاوردهای آن بهره‌مند می‌گردد؟ و سؤال جدی‌تر آن که آیا تحقق این روند به اعمال خشونت نیاز دارد یا خیر و در صورت وقوع آن امنیت جامعه تا چه اندازه حفظ می‌گردد؟

به‌طور کلی از آن جا که غالباً در روند نوسازی، طبقات بالای زمیندار حفظ می‌شوند و املاکشان دست‌نخورده باقی می‌ماند، پس مازاد لازم برای سرمایه‌گذاری باید از منابع دیگری تأمین شود. برخی اوقات این منابع از طریق کمک خارجی تأمین می‌شود ولی این کمک ضعیف‌تر و نامطمئن‌تر از آن است که بتوان سیاست مدرنیزاسیون را بر پایه آن بنیاد نهاد. از طرف دیگر هزینه‌های سرسام‌آور نوسازی نیز از طرف سایر طبقات داخلی قابل تأمین نیست از این رو اصرار دولت در تحقق این روند ناخواسته اعمال فشار بر طبقات داخلی را ایجاب می‌کند. در این جاست که احتمال رویارویی مردم در برابر حکومت به شدت افزایش می‌یابد چرا که به تعبیر اسپایسر مردم در سه حالت در برابر دگرگونی مقاومت می‌کنند: هنگامی که دگرگونی را تهدیدی بر امنیت اساسی تلقی کنند، هنگامی که دگرگونی را تحمیلی یابند و آن‌گاه که دگرگونی به خوبی درک نشود. (۲۰)

در یک مطالعه موردی، نابسامانی سیاسی و سرکوب حکومتی در دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در پاکستان، رنج و فشار ناشی از اتخاذ چنین سیاستی را به خوبی نشان می‌دهد. در سال ۱۹۷۷، ژنرال ضیاءالحق طی یک کودتای نظامی به قدرت رسید. وی پس از در دست گرفتن قدرت، با وعده برگزاری انتخابات و بازگرداندن دموکراسی در نیمه اول دهه ۱۹۸۰، تلاش کرد تا یک انقلاب اجتماعی و سیاسی بنیادی و معتدل اسلامی را بر پاکستان تحمیل کند. خصوصیت ضددموکراتیک و تحمیلی بودن این اصلاحات باعث شد که مردم - به‌ویژه زنان که حق رأیشان مورد تهدید قرار گرفته بود - در برابر آن به مقاومت جدی برخیزند که این امر نیز خود رویارویی ارتش را در پی داشت. طبق گفته گونامیردال تمامی دولت‌های در حال توسعه که گام در مسیر نوسازی قرار داده‌اند، به درجات مختلف دولت‌های بی‌ثباتی هستند و از این رو در اجرای سیاست‌های خود با ضعف و ناتوانی جدی روبرو می‌شوند. (۲۱)

این بی‌اعتمادی سنتی مردم به دولت سبب گردیده مردم در مواقع نیاز دولت به مشارکت آنها طی فرآیند نوسازی؛ با دریغ‌داشتن همیاری خود، دولت را یک‌ه و تنها به



حال خود رها کنند. از این رو ما شاهد شکاف روبه‌رشدی میان بیانیه‌های نمادین رهبران سیاسی و عملکرد این رژیمها هستیم. دولتی در دنیا وجود ندارد که حداقل کمی نمادگرایی را به جای منافع محسوس در بین مردم خود توزیع نکند. هیچ دولتی وجود ندارد که بتواند کنترل کافی بر کالاهای اساسی (پول، غذا، مسکن، مراقبت‌های بهداشتی و...) داشته باشد تا بتواند توزیع عادلانه‌ای برای هر فرد فراهم سازد. از این رو هر دولتی باید در این تلاش باشد که به جای قرار دادن رفاه واقعی در اختیار مردم، آنها را وادار به احساس رضایت کند؛ اما زمانی که افراد طبقه کم‌درآمد دریابند که تا ابد نمی‌توان بر پایه نمادها زندگی کرد، بحران دولتها را فرامی‌گیرد. در این حالت ماشین دولتی تحت‌الشعاع اهداف خاص آن دسته از طبقات اجتماعی قرار می‌گیرد که با بهره‌برداری از فساد دولتی یا روابط و نفوذ خویشاوندی بر تصمیم‌گیریهای سیاسی تأثیر می‌گذارند. این مورد، بر خشم و نارضایتی مردم از دستگاه حاکم می‌افزاید و اگرچه تلاش حکومت برای رهایی از بحران با تعویض افراد و کارگزاران کابینه شدت می‌یابد اما از آن‌جا که علت اصلی ناآرامیها، سرسپردگی حاکمان در برابر منافع بیگانه است شورشها همچنان ادامه می‌یابد. همزمان با ادامه شورشها و گسترش دامنه ناامنی، نیروهای نظامی در مقام عاملین اجرای نظم و بازگرداندن امنیت و آرامش به جامعه وارد صحنه می‌شوند تا بی‌لیاقتی رهبران غیرنظامی را با توسل به حربه زور جبران سازند.

اگرچه پشتیبانان دمکراسی در جهان سوم برای بازگرداندن نظم سیاسی به جامعه، در پاره‌ای از مواقع مداخله نظامیان را تجویز کرده‌اند، اما در سطح وسیع‌تر، مداخله ارتش در سیاست را مانع عمده‌ای در راه توسعه سیاسی در جهان سوم به‌شمار می‌آورند. در جامعه نوین، که بر اصل فردگرایی و بهره‌برداری بهینه از نیروها و استعداد‌های فردی متکی است، کاربرد مستمر قدرت می‌تواند جامعه را از تحرک محروم ساخته و پوییش اجتماعی - خصوصاً در زمینه تفکر علمی و نوآوری فنی - را متوقف سازد. (۲۲) انحطاط و عقب‌ماندگی اقتصادی و اجتماعی بلوک شرق نمونه روشنی از این ادعا است؛ چرا که رژیمهای توتالیتر، هزینه‌های تسلیحاتی هنگفتی بر اقتصاد ضعیف کشور خود تحمیل می‌کنند و بدین ترتیب منابعی را که می‌تواند برای توسعه اجتماعی و اقتصادی مصرف شود، در حوزه‌های دیگر که چندان ضروری نیستند به کار می‌گیرند.

همچنین رژیمهای نظامی با گرایش به زیر پا گذاشتن هرچه بیشتر حقوق انسانی، اجبار

و خشونت شدیدی علیه مردم کشورشان اعمال می‌کنند. این روندی طبیعی است که هر اندازه بوروکراتهای نظامی یا غیرنظامی از حوزه اجرایی وارد حوزه سیاستگزاری شوند، رفتاری ضددمکراتیک از خود بروز می‌دهند زیرا آنها سیاستهایی را طرح و اجرا می‌کنند که مردم هیچ کنترلی بر آنها ندارند. (۲۳)

در برابر نظرات منفی نسبت به نقش ارتش در روند توسعه، برخی همچون جی. جی. جانسون معتقدند ارتش به جای این‌که صرفاً مانعی برای توسعه باشد، می‌تواند در بنای ملت و نوسازی کشور نقش متریقی ایفا کند. جانسون استدلال می‌کند که ارتش خود یک نهاد جدید، یک بوروکراسی است و با تعلیمات فنی، افزایش سوادآموزی و از بین بردن تعصبات قومی، موجب جامعه‌پذیری اعضای خود با دنیای نو می‌شود. به علاوه، ارتش در صنعتی کردن کشور ذینفع است و به احتمال زیاد از برنامه‌های توسعه صنعتی حمایت می‌کند. (۲۴)

## ب) امنیت ملی ج.ا.ایران

### ۱- ضرورت تجدیدنظر در اولویتهای امنیتی ایران

ایران در مرکز ۷۵٪ منابع انرژی جهان در خلیج فارس و دریای خزر نشسته است و این موقعیت خاص موجب گشته که امنیت کشور از نظرگاه داخلی و تهدیدات خارجی همواره از جمله مسائل اساسی تلقی گردد. چنین وضعیت حساسی به آسانی توجه و علاقه شرق و غرب و نیز کشورهای همسایه را به سوی ایران برمی‌انگیزد. اگرچه در مورد تنشهای امنیتی، تقویت قوای تدافعی کشور لازم و ضروری می‌نمود اما باید در نظر داشت که این امر فقط تأمین‌کننده امنیت ملی ایران در باب کشورهای همسایه و همجوار است، لکن تضمین امنیت ملی - با الهام از تحول در مفهوم امنیت پس از فروپاشی بلوک شرق - جز از طریق اقدامات بنیادینی چون توسعه اقتصادی - سیاسی و صنعتی کردن کشور امکان‌پذیر نیست. باید پذیرفت درآمدهای نازلی معادل ۲۶۰ دلار برای کشوری جوان و با جمعیت روبه‌شدی مانند ایران کافی نیست. (۲۵)

توانایی اقتصادی هر کشوری نه تنها در حفظ استقلال و استمرار حاکمیت ملی نقش اساسی را بازی می‌کند بلکه برای پیشبرد اهداف سیاست خارجی به‌ویژه برای کشورهای دارای اهداف وسیع سیاسی و ایدئولوژیک مهمترین عامل محسوب می‌شود.

تأثیر رویکرد جدید مفهوم امنیت بر امنیت ملی ج.ا.ایران □ ۱۰۱

هیچ نیروی نظامی نمی‌تواند به صورت وابسته و بدون پایگاه اقتصادی به یک قدرت نظامی تبدیل شود. توان اقتصادی کشور به عوامل متعددی بستگی دارد که برخی طبیعی و برخی به ساختار اقتصادی و تلاش‌های انسانی مردم آن کشور مربوط می‌شود. آموزه‌های توسعه بر تحول در ساختار امور سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی تأکید می‌کند و نهادهای مورد نیاز را به خوبی تشخیص داده، در نظر می‌گیرد. بدیهی است اگر پیشرفت‌ها به رشد اقتصادی محدود گردد، کوتاه مدت و نامستحکم خواهد بود. توسعه در یک بخش ضرورتاً موجب توسعه سایر بخش‌ها نمی‌شود؛ برای مثال حمایت از مشارکت مردم در فعالیتهای اقتصادی فقط زمانی سودمند خواهد بود که مشارکت سیاسی نیز در نظر گرفته شود.

به هر حال برای کشورهایی مثل کشور ما که نتوانسته‌اند از نظر اقتصادی و صنعتی همگام با تحولات دنیای جدید پیش روند و ساختار اقتصادی و صنعتی توانمندی به وجود آورند، مهمترین عامل قدرت ملی در تضمین امنیت، کفایت سازمان حکومت است تا بتواند هم ضعفها و هم نقاط قوت مجموعه کشور - ملت را ارزیابی کند و با سازماندهی سیاسی به عوامل دیگر، توانایی ملی را افزایش دهد. تاریخ ژاپن نمونه روشنی از این کفایت حکومت است. "انقلاب میجی" در سال ۱۸۶۸ توانست یک مرکزیت قوی همراه با سازمان اداری کارآ در ژاپن پدید آورد و فاصله صنعتی این کشور با ملل اروپایی را پر کند؛ به گونه‌ای که انهدام وسیع بنیه اقتصادی این کشور در جنگ جهانی دوم هم نتوانست ژاپن را از ردیف کشورهای صنعتی خارج کند. به نظر مورگنتا نیز ملتهایی که حکومت خوبی داشته باشند به احتمال قوی نسبت به ملتهایی که حکومت ضعیفی دارند از روحیه ملی بالاتری برخوردار خواهند بود. کیفیت حکومت، به ویژه با توجه به تأثیری که حکومتها در روند صنعتی شدن و آمادگی نظامی و نیز توسعه سیاسی دارند مسلماً سرچشمه قدرت یا ضعف در اکثر عوامل ملی است که امنیت ملی به آنها وابسته است. (۲۶)

## ۲- محورهاى امنیت ملی در ایران: گذشته و حال

سیستم اجتماعی - سیاسی ایران در زمان حکومت پهلوی براساس ارتباطات و پیوندهای شخصی ایجاد شده بود و امنیت ملی جدای از امنیت نظام قابل بحث نبود. در

سیاست سنتی ایران، مدیریت و عامل نظامی دو متغیر مهم برای مقابله با تهدیدات تلقی می‌شد. پس از جنگ جهانی دوم تحت هدایت امریکا و با تقویت نظامیان، برنقش عامل نظامی در مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی افزوده شد و نظام پهلوی در مقابله با امینی، رزم‌آرا، مصدق، حزب توده و... از قدرت سرکوب بهره‌مند می‌گشت.

براساس همین برداشت از تهدیدات، شاه ایران سیاست نظامی‌گری و به عبارتی تقویت بنیه نظامی را در اولویت قرار داد و بدین خاطر بهبود و توسعه اقتصادی کشور را به صورت جدی دنبال می‌کرد و در عمل از هرگونه توجه به مسایل اجتماعی - فرهنگی و سیاسی داخل غافل بود یا این‌که تهدید از این ناحیه را جدی نمی‌شمرد. افزایش قدرت نظامی بر اثر افزایش تولید نفت نیز غرور شاه را در این بعد شدت بخشید.

شاه ایران برای اجرای سیاستهای توسعه و نوسازی اقتصادی و اجتماعی کشور از طرفی به گسترش دایره حمایت بین‌المللی خود پرداخت و از طرف دیگر با تکیه بیشتر بر روی نیروهای مسلح ایران که به تازگی با کمکهای فنی و نظامی امریکا تقویت شده بود، یک ساختار محکم نخبگان را به‌مثابه پایگاه حمایتی خود، جایگزین ائتلاف رقیق و سیال نخبگان باقی‌مانده از دوران قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ ساخت.

ملاکهای نظام پادشاهی در گزینش نخبگان سیاسی و اجتماعی موجب گردید امکان واقع‌بینی در بررسی مسایل سیاسی - اجتماعی و در نتیجه برآورد صحیح تهدیدات امنیتی از رژیم سلب شود. ناگهان شاه ایران که به توسعه سیاسی و نقش مردم در استمرار حاکمیت هیچ‌گونه ارزشی نمی‌داد، در گرداب خروشان شورشها و اعتراضهای مردمی غرق شد.

عناصر قدرت و امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران با مؤلفه‌های این دو مقوله در سایر کشورها تفاوت چندانی ندارد. آن‌چه که در بررسی امنیت ملی پس از انقلاب مورد تأکید قرار گرفت این بود که مکتب اسلام چارچوب و منبع تغذیه اصلی قدرت در ایران تلقی گردید و در ترسیم امنیت ملی، مصالح ایدئولوژیک در کنار منافع ملی مدنظر سیاست‌گذاران قرار گرفت. در بینش سیاسی اسلام حضور و مشارکت مردم در فرآیند تصمیم‌گیری یکی از ارکان امنیت ملی تلقی می‌شود؛ به گونه‌ای که پیامبر بزرگ اسلام (ص) همواره در مشی عملی خود مردم را مورد لحاظ قرار می‌داد و تاریخ از مشورتهای مکرر وی با پیروانش حکایت دارد. این واقعیتی است که گراهام فولر نیز بر آن

تأثیر رویکرد جدید مفهوم امنیت بر امنیت ملی ج.ا.ایران □ ۱۰۳

درخصوص ایران بعد از انقلاب تأکید کرده است. به اعتقاد وی هرچه میزان مشارکت مردم در مسایل سیاسی ایران بیشتر باشد، این خصوصیت با آزادی بیشتری بروز خواهد کرد. (۲۷)

بدیهی است افزایش مشارکت مردم ممکن است کاهش فقدان مشروعیت را که از عوامل جدی تهدیدکننده امنیت ملی است به همراه داشته باشد. چه آن‌که پس از پایان جنگ سرد اگرچه در مورد تهدیدات نظامی مستقیم، هنوز مقامات حکومت ملی در هر کشور تصمیم‌گیرندگان اصلی محسوب می‌شوند اما در برخورد با مسائلی همچون حرکت به سوی دموکراسی سیاسی، گروههای فروملی حرف اول را می‌زنند. هدف امنیتی در این‌جا عبارت از حفظ مشروعیت سیاسی و هویت فرهنگی از طریق وارد کردن توده‌ها به فرآیند سیاست‌گذاری است که براین فرض استوار است که نظامهای مشارکتی یکی از عوامل مهم انسجام سیاسی و اجتماعی به حساب می‌آیند. در کشورهای درحال توسعه، گرچه دموکراسی موجب افزایش مشارکت در فرآیند سیاسی گشته است، اما هنوز برخی از آنها به علت تداوم میراث ساختارهای قدیمی اجتماعی و سیاسی و فقدان پیش‌نیازهای خاص نظریه دموکراتیک برای انتقال به این شکل از حکومت، با نظام دموکراسی کارآمد فاصله زیادی دارند. به عبارت دیگر، بسیاری از جوامع مزبور، هنوز فاقد زیرساخت و سنت فرهنگی لازم برای پذیرش توافق انعطاف‌پذیری و پاسخگویی در برابر منافع عمومی هستند. (۲۸) از سوی دیگر باید در نظر داشت استفاده و کاربرد زور به منظور سرکوب دیگران جهت تسلیم شدنشان امری بیهوده و عبث است، بلکه (۱) آزادی داخلی و (۲) تحمل چندگانگی و (۳) حاکمیت قانون و نظم مهمترین مؤلفه‌های امنیت در بعد سیاسی - فرهنگی کشورها را تشکیل می‌دهند. بر همین اساس همان‌گونه که قبلاً نیز گفته شد، هائیتینگتون، مفهوم توسعه سیاسی را براساس میزان صنعتی شدن، تحرک اجتماعی، رشد اقتصادی و مشارکت سیاسی، ارزیابی کرده و معتقد است از آن‌جا که در فرآیند توسعه سیاسی، تقاضاهای جدیدی به صورت مشارکت و ایفای نقشهای جدیدتر ظهور می‌کنند؛ از این‌رو نظام سیاسی باید از ظرفیت و تواناییهای لازم برای تغییر وضعیت برخوردار باشد. در غیراین صورت، سیستم با بی‌ثباتی، هرج و مرج، اقتدارگرایی و زوال سیاسی مواجه خواهد شد و امکان دارد پاسخ جامعه به این نابسامانیها، به شکل انقلاب تجلی یابد. (۲۹) به‌طورکلی، به نظر

می‌رسد که هر قدر میزان و سطح توسعه پایین‌تر باشد، مجاری موجود برای ورود به مراحل تصمیم‌گیری حکومتی نیز کمتر است و به هر میزان که دموکراسی عمر کوتاه‌تری را سپری کرده باشد، تهدید امنیتی ناشی از گروه‌های قومی و عوامل فراملی بیشتر بوده و احتمال بروز هرج و مرج نیز بالاتر می‌رود. از طرف دیگر باید این نکته را نیز مدنظر داشت که کثرت‌گرایی چنان‌چه با هیجانات گسترده همراه شود (در شرایط اختلاف عقاید)، جمود می‌آفریند و ظرفیت دموکراسی را برای تقویت و رشد اجماع گسترده در مسایل مهم، محدود می‌سازد. (۳۰) این وضعیت همگام با افزایش آزادی و آگاهی داخلی، به‌ویژه در کشورهایی که فاقد سنت و زیرساخت لازم برای تحلیل و جذب داده‌های کثرت‌گرایانه هستند، به کاهش انسجام سیاسی و فرهنگی می‌انجامد.

لکن در کشوری همچون ایران که از ساخت فرهنگی - سیاسی ملهم از اسلام و مخالف تمرکز قدرت برخوردار است، در صورت تبیین صحیح مفهوم آزادی، هرگز ساختارهای متکثر به گسست سیاسی - اجتماعی نمی‌انجامد بلکه برعکس تبادل افکار، خود نوعی مشارکت افراد در تعیین سرنوشت ملی و فرآیند تصمیم‌گیری تلقی می‌گردد. بر اساس احکام شریعت هیچ‌کس - چه حاکم اسلامی و چه شخص عادی - مافوق قانون نیست. بنابراین حاکم باید بر مدار قوانین اسلامی حکومت کند. اگرچه اصل حکومت در بینش سیاسی اسلام به پروردگار باز می‌گردد اما حاکمیت، به مقبولیت نزد مردم نیز جهت توفیق در عملکردش نیاز دارد و حاکم علاوه بر پیشگاه الهی در برابر مردم نیز مسؤول است.

در جامعه سنتی ایران، دولت از جامعه جدا بوده و نه فقط در رأس بلکه در فوق آن قرار داشته است؛ در نتیجه دولت، پایگاه و نقطه اتکاء محکم و مداومی در درون اجتماع نمی‌داشت و به همین دلیل نیز از نظر طبقات مردم مشروعیت سیاسی نداشت و نماینده منافع آنها نبود. قدرت دولت به هیچ سنت، عرف، قرارداد یا قانون مداومی منوط و مشروط نبود و این درست به معنای استبداد - یعنی خودرأیی و خودسری - است. در چنین جامعه‌ای نه "قانون" و نه "سیاست" به آن معنایی که در تاریخ جوامع اروپایی به کار برده شده وجود خارجی نداشت. مثلاً نظام سیاسی قاجار تحمل هیچ‌گونه قاعده و قانونمندی را نداشت و اجازه استقرار انسانی خردمند و قانونمدار بر مصدر کار را نمی‌داد زیرا چنین فردی در برابر قدرت حاکم به چون و چرا پرداخته و اصولی را بر

حکومت تحمیل می‌کرد و با احساس مسئولیت در قبال رعیت به چوب قدرت پادشاه خدشه وارد می‌ساخت که در نهایت بدون واکنش شخص شاه و محارمش نبود. طبیعی است که در چنین دستگاہی، افراد سفله و بی‌مایه، هواخواه بیشتری داشتند زیرا مقوم استبداد بودند و افراد آگاه تهدیدی بر این سیستم به‌شمار می‌رفتند. (۳۱)

این جدایی اساسی بین دولت و جامعه، که هم سبب وهم نتیجه عدم مشروعیت دولت و انحصار حقوق اجتماعی به وسیله آن بود، الزاماً سبب می‌شد که جامعه به دولت به صورت یک نیروی بیگانه و "حکومت زور" بنگرد و آنرا از خود نداند. اگر چنین دولتی در کار خود موفق باشد، دوکار انجام می‌دهد: یکی ایجاد نظم و ثبات در اجتماع و دیگری "آبادانی" یعنی ساختن راه و قنات و کاروان‌سرای و... و حتی شهر. انجام دادن این دو کار فقط برای خرسندی ملت نیست بلکه برای حفظ موجودیت و اعتلاء قدرت دولت هم لازم است، ولی در هر حال مردم نیز - به درجات گوناگون - از ثمرات آن بهره‌مند می‌شوند. اما ملت چون حقوق و در نتیجه مسئولیتی ندارند، معمولاً این را نیز به دیده سپاس نمی‌نگرند بلکه در بهترین حالات آنرا ناچیز می‌شمارد و در بدترین موارد آنرا هم به حساب حيله‌ای برای بسط زورگویی و فساد، یا فریفتن مردم می‌گذارد. (۳۲) مصداق عینی این موضوع در توفیق محمدرضا پهلوی در حکومت سی و هفت ساله بر ایران که در سایه تأکید بر آبادانی و رسیدن به دروازه‌های تمدن بزرگ تحقق یافت، قابل مشاهده است. در آن مقطع مردم از ترس غلتیدن به دامن هرج و مرج ناشی از طرح درخواستهای دموکراتیک، برای مدت مدیدی سکوت را بر اعتراض ترجیح دادند.

از آنجا که شکل و محتوای فرهنگ سیاسی جامعه می‌تواند مقدمات توسعه را فراهم یا همگام با آن حرکت کند و یا خود مانعی برای توسعه سیاسی یک جامعه باشد، باید گفت قدرت مطلقه حاکمان قاجار و پهلوی و سنت خودکامگی از یک سو و فرهنگ انقیاد و اطاعت و روحیه ضد مشارکت سیاسی از سوی دیگر منجر به ترکیبی از ساختار فرهنگی - سیاسی در آن دوره شد که راه هرگونه اصلاحات را بست و کشور را با بن‌بست و معضلات خاص روبرو کرد که از بارزترین آنها نبود حس مسئولیت آحاد و طبقات ملت نسبت به یک دولت استبدادی بود. به همین دلیل در هر مقطعی که آزادی نسبی پدید می‌آمد هر فرد و گروه و طبقه‌ای، همه حقوق اجتماعی را می‌خواست ولی حاضر نبود هیچ مسئولیت اجتماعی را بپذیرد، چرا که برداشت مردم از مشروطه و دموکراسی،

آزادی مطلق و بی‌قید و شرط بود که در نهایت به آشوب و لجام‌گسیختگی می‌انجامید. از این‌رو، بسیاری از ترقی‌خواهان و درس‌خواندگان و روشنفکران و سیاستمداران به این نتیجه رسیدند که تا قدرت متمرکز نشود و در ایل و روستا و شهر و شهرستان چماق حکومت فرود نیاید، مملکت از دست خواهد رفت. به همین جهت در سالهای نخست ظهور رضاخان و برقراری نظم، گروه بزرگی از دست‌اندرکاران طبقات گوناگون به طور فزاینده‌ای به جنبش او روی آوردند. حتی امثال مصدق و مستوفی و مدرس نیز حاضر شدند که اگر رضاخان حدود قانون و مشارکت سیاسی را رعایت کند با او همزیستی مسالمت‌آمیز سیاسی داشته باشند (۳۳). اما همان‌گونه که تعبیر عموم مردم از دموکراسی و آزادیهای اساسی ترکیبی از آشوب‌طلبی و آرمان‌گرایی و انتظارات نامعقول و نامحدود از دولتهای ضعیف یک کشور فقیر و عقب‌مانده و استعماری بود، به همان ترتیب نیز ایجاد نظم و امنیت و آبادانی در اندک مدتی با استقرار دیکتاتوری و سپس بازگرداندن استبداد مترادف شد.

بنابراین آنچه امروز بیش از هر زمان دیگر نیاز به تجدیدنظر دارد برداشت از مفهوم دموکراسی و درک رابطه آن با مفهوم امنیت ملی است. اصل دموکراسی مدرن بر مبنای مشارکت در تصمیم‌گیری و تحمل آراء و عقاید و برنامه‌ها قرار دارد، اما معنای آن هرج و مرج و تشمت و خان‌خانی و قانون‌شکنی نیست. اگر قرار بود دموکراسی با آشوب و زدو خورد و تشنج دائم و در نتیجه ناامنی و ضعف و بی‌تصمیمی سیاسی و اضمحلال اقتصادی، یکسان باشد دموکراسی هرگز در هیچ کشور پیشرفته‌ای پا نمی‌گرفت و در اندک مدتی به مثابه یک شیوه اداره حکومت و حل برخوردها و اختلافات اجتماعی مردود و مخدوش می‌شد. (۳۴) با عنایت به این نکته مهم است که فرهنگ معاشرت، فرهنگ تفکر، فرهنگ سخن گفتن، فرهنگ مخالفت، فرهنگ گوش دادن و فرهنگ استدلال کردن در جامعه ما محتاج آسیب‌شناسی و خانه‌تکانی است. خود دولت باید در اصلاح این آفات، قدم به میان‌گذارد و به دیگران با اعتماد به نفس نشان دهد که از حاکمیت و مشروعیتی قوی و پایدار برخوردار است. (۳۵) در نگرش مدرن دموکراسی، هیچ عنصری به اندازه اصل اعتماد در تنظیم روابط دولت و ملت که از ارکان داخلی امنیت ملی است، اهمیت ندارد. از همین رو است که حتی ماکیاوول روحیه میهن‌پرستی مردم یک کشور را کاملاً با این موضوع مرتبط می‌داند زیرا همه اتباع کشوری که خود را



شریک در تصمیم‌گیریه‌های دولتشان می‌بینند احساس می‌کنند که پاسداری از میهن (در چنین شرایطی) در حکم پاسداری از منافع و خواسته‌های قلبی خودشان است. (۳۶)

همکاری ملت با دولت زمانی تحقق عینی می‌یابد که هر یک خود را بی‌نیاز از دیگری نبیند و بین آن دو نوعی همدلی برقرار شود. چنانچه پیش از این نیز اشاره شد، برخی تأمین نیازهای اقتصادی و پیشرفت صنعتی را از راه‌های ایجادکننده چنین همسویی می‌دانند که ملت به پاس قدردانی از زحمات دولت، در برابر تصمیمات دولتمردان مقاومت نکند و به آنها به دیده اعتبار بنگرد. تنها در چنین حالت انفعالی مردم است که دولت، مقتدرانه قادر به اجرای برنامه‌های توسعه خود خواهد بود. این روند گرچه به ظاهر در تسریع مدرنیزاسیون کمک شایانی است اما با گذشت زمان، آثار و پیامدهای ناخوشایند آن پدیدار می‌گردد. زمانی که دولت، خود را به مثابه عالی‌ترین مرجع حل مشکلات به مردم معرفی کند، روحیه همکاری در مردم به شدت متزلزل می‌شود تا آنجا که بدون هیچ‌گونه تحرکی، فقط دولت را منجی و حلال مشکلات خود می‌دانند و از نیرو و توان عظیم خود غافل می‌شوند. به‌طور قطع، رواج چنین روحیه‌ای در هر اجتماعی، به اضمحلال و زوال فرهنگی - سیاسی آن جمع خواهد انجامید و دولت در غیاب حضور مردم، هر سیاستی را تصویب و به مرحله اجرا می‌گذارد.

تاریخ معاصر ایران و به‌ویژه دوران حکومت پهلوی دوم نمونه و مصداق بارزی از گفتار فوق است. با طرح برنامه توسعه اقتصادی و در مطلع آن اجرای اصلاحات ارضی، رژیم در صدد قطع روابط همکاری بین اقشار مختلف مردم و متقاعد کردن آنها به این‌که در غیاب ایشان، دولت حافظ منافع و امنیت ملی است، بود. اجرای این سیاست، محیطی به دور از تشنج و اضطراب ناشی از برخوردهای فکری و سیاسی آفرید و زمینه برای طرح توسعه اقتصادی فراهم شد. اما آن‌چه در اثنای این روند، ملت ایران را از خواب غفلت بیدار کرد این بود که به‌خاطر اعتماد بی‌جا به نهاد قدرت، هستی و هویتش را در آستانه فنا و نابودی دید. از این رو، با طرد امنیت و آرامش ضروری برای اجرای برنامه‌های نوسازی اقتصادی، به حفظ و حراست از مبانی دینی تشکیل‌دهنده هویت ایرانی‌اش مبادرت ورزید.

ناکامی دولت پهلوی در به‌انجام رساندن نوسازی اقتصادی با استفاده از زور و نادیده انگاشتن ضرورت توجه به باورهای فرهنگی - سیاسی جامعه، با نقد و انتقاد جهانی در

دهه ۷۰ میلادی از دیدگاههای دو دهه قبل به دلیل شکست نظراتی که تقدم توسعه اقتصادی بر توسعه سیاسی را در کشورهای جهان سوم توصیه می‌کردند، همزمان و مقارن گشت. علت این شکست واضح بود: دولتها در خلأ وجود ندارند بلکه در شبکه‌ای از دولت - ملت‌ها قرار گرفته‌اند. توسعه اقتصادی اولیه اروپای غربی با استفاده از نیروی کار ارزان در مستعمرات آسیا و نیمکره غربی ممکن شده بود، اما کشورهای در حال توسعه در قرن بیستم با شرایطی کاملاً متفاوت مواجه بودند. آنها مستعمراتی نداشتند که از راه استثمارشان هزینه‌های هنگفت توسعه اقتصادی را فراهم کنند؛ از این رو به توسعه‌ای سطحی و نه عمیق بسنده می‌کردند.

از سوی دیگر نبود مردم در صحنه نیز خود - برخلاف نظر طرفداران توسعه اقتصادی - روند نوسازی را با اشکال مواجه ساخته و همان‌گونه که تجربه ایران ثابت کرد، در نهایت اجرای این برنامه را با ایجاد محیطی متشنج متوقف خواهد کرد. یک جامعه‌شناس اهل سنگال به نام N'Diaye اخیراً نوشت که توسعه اقتصادی تنها در صورتی با کامیابی حاصل خواهد شد که اکثریت مردم آگاهانه و به‌طور قاطع برای تحقق توسعه و پشتیبانی از آن بسیج شوند و نیز دستاوردهای آن برپایه کوششهای خود آنان استوار باشد. مؤلف بیان می‌دارد که ویتنام مثالی مناسب در این باره است. (۳۷)

به طور کلی شکستهای متعدد در راه توسعه - و از جمله تجربه ایران قبل از انقلاب - صدها بار بر لوح تاریخ نگاشته است که توسعه نیازمند یک "جهش" است، اما این جهش باید سیاسی باشد تا توسعه اقتصادی را به‌همراه داشته باشد. (۳۸) از این رو در دهه ۸۰ میلادی گرایش فزاینده‌ای به سوی عوامل فرهنگی و ذهنی ملاحظه می‌شود. اگرچه عوامل اقتصادی پراهمیت و حتی از پراهمیت‌ترینها هستند ولی کامیابی عامل اقتصادی در ایجاد جامعه‌ای پیشرفته و متکی بر قانون که تضمین‌کننده حقوق فردی باشد درگرو توفیق در حوزه فرهنگی و ذهنی و عملی است. (۳۹) بدیهی است توسعه اقتصادی - مالی منهای توسعه سیاسی اگرچه توانایی مادی انسان را گسترش می‌دهد لکن انسانی ابزارگونه ایجاد می‌کند. اما در صورت ایجاد نهادها و مؤسسات خودجوش نیرومند در اصناف و گروهها و تشکلهای مختلف و ایجاد زمینه مشارکت افراد در فرآیند تصمیم‌گیری، در افراد نوعی حس همگرایی بر محور حفظ منافع ملی - و نه منافع فردی - به وجود می‌آید. در چنین شرایطی، دولت مستقیماً به بسیج حمایت توده‌های بی‌شکل

دست نمی‌زند و در نتیجه زندگی سیاسی از خطر توده‌ای شدن مصون می‌ماند. خطری که توده‌ای شدن سیاست به همراه می‌آورد ناشی از عنصر وعده وعیدهای بلندپروازانه و غیرواقع‌بینانه‌ای است که رهبران سیاسی برای پیشبرد کار خود به توده‌ها می‌دهند و توقعات آنها را بالا می‌برند (۴۰) و آن‌گاه که از عهده تحقق آنها برنیایند به خشونت متوسل شده، حفظ امنیت و آرامش جامعه را بهانه‌ای برای اقدامات خشن خود قرار می‌دهند. آن‌چه مسلم است مهمترین عامل در توفیق هر دولت در فرآیند توسعه اقتصادی - سیاسی به کارآیی آن در جهت تحقق منافع ملی بستگی دارد که این خود مستلزم پذیرش و مشروعیت دولت نزد مردم است. دولت در مقام تجلی‌گاه و مظهر اراده ملی باید کارآیی خود را در زمینه تأمین نیازهای بنیادین مصرّح در قانون اساسی نشان دهد؛ در غیر این صورت باید منتظر کاهش گرایش و اقبال مردم نسبت به دولت بود. در جامعه اسلامی ایران، دولت نماینده قدرت لایزال الهی شناخته می‌شود و مردم که شایستگی بهره‌مندی از چنین حاکمیتی را طی انقلاب خونین و دفاع جانانه هشت ساله خود به اثبات رساندند، ولی نعمتان چنین دولتی تلقی می‌شوند. مردم ایران طی سالهای پس از پیروزی انقلاب با تحمل همه نارساییها و کمبودها، نشان داده‌اند که حفظ عزت و سربلندی اسلام بر منافع فردی ایشان ارجح است. تداوم تحمل سختیها تا آن‌جا که احساس ولی نعمتی مردم در کارگزاران نظام وجود داشته باشد، امکان‌پذیر است و هیچ‌گونه تهدید داخلی متوجه امنیت ملی این مرز و بوم نخواهد بود. تحقق سه عنصر - که از برآیندهای توسعه سیاسی است - تضمین‌کننده آرامش و ثبات سیاسی می‌باشد:

(۱) اعتماد مردم نسبت به دولت و برعکس

(۲) تحول فرهنگ سیاسی

(۳) توانایی و اقدام دولت در قانونمند ساختن جامعه و محور قرار گرفتن

شایسته‌سالاری در تصدی مسؤولیت‌های اجرایی (۴۱)

باید در نظر داشت تحقق شرایط فوق صرفاً با طرح قانونمندی یا حتی مردم‌سالاری و دمکراسی یا حق انتخاب حکومت به وسیله مردم، انجام نمی‌پذیرد. نظام سیاسی جامعه ممکن است قانونمدار و حتی بر پایه انتخابات عمومی باشد اما در عمل آزادیهای فردی و کثرت‌گرایی را منع کند یا قدرت خود را بر نهادهای مدنی تحمیل کند. از جهت پیشینه تاریخی، بهترین تشبیهی که به ذهن می‌رسد اوضاع و احوال ظهور صفویان در ایران

است. صفویه با گذار از جامعه سیاسی - نظامی به جامعه قانونمند به مفهوم جامعه‌ای قانونی رسیدند. در نتیجه، همه ایرانیان باید بر اساس فقه مذهب واحد - در محاکم شرع و عرف - دادرسی کنند. اما تأسیس این نظام حقوقی یا قانون نوشته، رشد طبیعی یک جامعه مدنی به مفهوم سیاسی یا جامعه‌شناختی آن نبود بلکه برعکس، دولت صفوی تمام نهادهای موجود جامعه مدنی را دولتی کرد؛ یعنی حتی نهاد روحانیت، وعظ، تبلیغ، تعزیه، مداحی و... دولتی شد. (۴۲)

بنابراین، تنها داشتن قانون و حتی اجرای آن در جامعه‌ای موجب تعیین حدود افراد و جلوگیری از تعرض و تعدی آنان به یکدیگر و به عبارت بهتر، موجب تضمین امنیت نمی‌گردد. امروز در سایه شکست تئوریهای مبتنی بر اعمال سیاست قدرت جهت تأمین امنیت، باید این اصل اساسی آینه دیده قرار گیرد که تنها زمانی که قوانین بر اساس توافق جمعی و رضایت عمومی به صورت یک قرارداد اجتماعی مورد تأیید و قبول متقابل افراد و هسته‌های اجتماعی قرار گیرد و منافع ملی بر منافع فردی اولویت یابد می‌توان به تحقق نوعی آرامش درونی در افراد و آسودگی از تعرض دیگران و در نتیجه حصول امنیت ملی اطمینان پیدا کرد.

### جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

اگر در قرون قبل دو عنصر "نظامی‌گری" و "اقتصاد" در تأمین امنیت کشورها در دو بعد داخلی و خارجی، نقش بسزایی ایفا می‌کردند، در قرن بیست و یکم "فرهنگ" را نیز باید به عناصر قبلی افزود. بنابراین اگر بخواهیم عناصر تشکیل‌دهنده قدرت ملی یک کشور را در آینده مورد ارزیابی قرار دهیم باید نقش هر یک از سه متغیر مزبور را در نظر داشت. قدرت نظامی آخرین رتبه را در این مجموعه داراست. قدرت اقتصادی پشتیبان قدرت نظامی است و هر دوی آنها بر افکار عمومی تکیه دارند. در نتیجه، ایجاد روحیه ملی پشتیبان قدرت نظامی و اقتصادی تلقی می‌گردد.

روند فوق، جمهوری اسلامی ایران را نیز شامل می‌گردد. نظام جمهوری اسلامی - علیرغم ضعف برخی مؤلفه‌های امنیت ملی - توانسته است تا به حال به دلیل مشارکت مردمی بر مبنای پاسداری از مبانی اعتقادی و بدون اتکای صرف به نیروی نظامی، امنیت خود را حفظ و استمرار بخشد. اما فشار روزافزون تورم و دیگر تنگناهای

اقتصادی تنها در صورت بهره‌مندی شایسته شهروندان از صلابت و حقوق لازم شهروندی - از جمله دخالت در تصمیم‌گیریه‌های سیاسی - برتافتنی خواهد بود؛ که این خود تأسیس و تقویت و همچنین قانونمند سازی نهادهای مشارکت را ایجاب می‌کند. اختلاف اساسی در نحوه اعمال قدرت به وسیله قوای سه‌گانه (مجریه، مقننه و قضائیه) در مقطع اخیر، از جمله مهمترین تهدیدات داخلی علیه امنیت ملی ایران تلقی می‌شود و این امکان وجود دارد که این امر در کوتاه مدت زمینه‌ساز تحولات سیاسی داخلی و تهدید امنیت ملی نظام گردد و در بلندمدت، واگرایی در بین اقلیتهای قومی را تشدید کند که خود معضلی جدی برای امنیت ملی به‌شمار می‌آید. در این بین باید این نکته را در خاطر داشت که پذیرش "تنوع" و "تکثر" اقلیتها همچون راه‌حلی در برابر این مشکل - برخلاف تساهل فکری و تنوع احزاب - به تنهایی کارساز نخواهد بود، مگر این‌که کانالهای ارتباطی محکم‌تر و مستمر و باثباتی میان تنوع اقلیتها و دستگاه حکومت مرکزی ایجاد گردد و از این رهگذر توازن و ثبات لازم را در جامعه ایران برقرار سازد. به‌طور کلی عصر ارتباطات ایجاب می‌کند برای مقابله با هرگونه بحران داخلی، اصل "تنوع" و "تفاهم" را در قالب فرهنگ ایران - اسلام، در استراتژیهای خود لحاظ کنیم. براساس این نگرش که میشل فوکو و دریدا نیز بر آن تأکید دارند، در کثرت نوعی وحدت نهفته است. یعنی این‌که اگرچه هویتها از یکدیگر جدا و متمایزند، لکن براساس منطقی هم‌نشینی دارند و درکل معنا پیدا می‌کنند. از دید این نظریه، وحدت در جامعه انسانی نه اساساً ممکن است و نه حتی اگر ممکن باشد، مطلوب است. درون جامعه، دیدگاهها مختلف است، هرچند در کلیت و در بیرونی‌ترین لایه این جامعه ممکن است وحدتی ملاحظه شود (۴۳)؛ اما این امر به هیچ‌وجه به معنی هرج و مرج و نبود نظم نیست. تصور این‌که همه حق، آن‌چیزی نیست که نزد یک فرد قرار دارد بلکه بخشی از آن نیز در وجود دیگری به ودیعت نهاده شده است، میزان تحمل متقابل افراد را بالا می‌برد. از این گذشته، براساس این نگرش سلسله مراتب طولی نیز درهم شکسته می‌شود و افراد در عرض یکدیگر قرار می‌گیرند که پیامد این دو وضع، افزایش ضریب امنیتی جامعه در سایه کاهش احتمال تعرض از جانب شهروندان به یکدیگر خواهد بود. بنابراین چه در این نوشتار آمد، برای حل مشکلات مورد اشاره و به‌ویژه در ایجاد هماهنگی و همسویی لازم بین کارگزاران نظام اجرایی کشور، علاوه بر نقش رهبری

مقتدرانه رهبر انقلاب، ضرورت جایگزینی تحقق و پی‌گیری منافع ملی به جای منافع فردی در ذهن و عین مسؤولان نظام اجتناب‌ناپذیر است. اقدام هر جناح سیاسی در تضعیف مواضع جناح رقیب اگر بدون در نظر گرفتن منفعت ملی صورت پذیرد، ضربه‌ای مهلک بر صلابت و استواری نظام وارد خواهد کرد و دانسته یا نادانسته چهره‌ای متزلزل و بی‌ثبات از ایران در ذهن جهانیان ترسیم می‌کند که این امر پیامدهای منفی دیگری در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی به دنبال خواهد داشت.

برای بقای امنیت "جامعه سالم ایران اسلامی" ملی اندیشیدن باید بر صنفی و گروهی اندیشیدن تفوق و برتری داشته باشد و همواره "تنوع" در عین "تفاهم" میان عقاید ملی، مذهبی و سیاسی آینده دیده همه مردم و مسؤولان گردد.

## یادداشتها

- ۱- روشندل، جلیل، امنیت ملی و نظام بین‌المللی، تهران، سمت، ۱۳۷۴، ص ۱۸.
- ۲- لطفیان، سعیده، استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۶، ص ۷۳.
- ۳- ماندل، رابرت، چهره‌متغیر امنیت ملی، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷، ص ۱۰.
- ۴- روزنامه جمهوری اسلامی، ۱۸/۵/۷۷، ص ۲.
- ۵- رابرت ماندل، پیشین، ص ۶۷.
- ۶- ای. آذر، ادوارد، امنیت ملی در جهان سوم، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، در دست چاپ، ص ۳۶.
- ۷- روشندل، جلیل، پیشین، ص ۴۵.
- ۸- لاریجانی، محمدجواد، حکومت، تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۳، ص ۱۰.
- ۹- ملکو تیان، مصطفی؛ سیری در نظریه‌های انقلاب، تهران، انتشارات قومس، ۱۳۷۶، ص ۱۲۳.
- ۱۰- دوگان، متی، دیدگاههای مختلف نسبت به مسئله مشروعیت، گزیده مقالات سیاسی - امنیتی، مؤسسه پژوهشهای اجتماعی، جلد دوم، ص ۲۷۵.
- 11- Ruth Legar, Sivard, **World social and Military Costs**, Washington, World Priorities, 1986, p.27.
- ۱۲- روشندل، پیشین، ص ۳۲.
- ۱۳- جعفری صمیمی، احمد، «بررسی روند و اثرات اقتصادی مخارج نظامی در کشورهای مختلف»، مجله سیاست خارجی، سال ششم، شماره ۲، تابستان و پاییز ۱۳۷۱، ص ۱۸۲.
- ۱۴- بشیریه، حسین، جامعه‌شناسی سیاسی، تهران، نی، ۱۳۷۶، ص ۲۷۵.
- ۱۵- تودارو، مایکل، توسعه اقتصادی در جهان سوم، ترجمه غلامعلی فرجادی، ج ۱، تهران، سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۶۴، ص ۱۳۴.

- ۱۶- نراقی، یوسف، توسعه و کشورهای توسعه نیافته، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۷۵، ص ۳۵.
- ۱۷- همان: به نقل از لمکو، جانانان، شناخت پیچیدگیهای توسعه سیاسی و اقتصادی در جهان سوم، اطلاعات سیاسی اقتصادی، شماره ۲۳، صص ۵۸ - ۵۴.
- ۱۸- روکس بروف، رایان، نظریه‌های توسعه نیافتگی، ترجمه علی هاشمی گیلانی، تهران، نشر سفیر، ۱۳۶۹، ص ۱۷۹.
- ۱۹- همان، ص ۱۸۰.
- ۲۰- لاور، رابرت اچ، دیدگاههایی درباره دگرگونی اجتماعی، ترجمه کاووس سیدامامی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۳، ص ۶.
- ۲۱- ساعی، احمد، سیاست، قدرت و نابرابری در جهان سوم، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۵، ص ۲۶۹.
- ۲۲- الیاسی، حمید، واقعیات توسعه نیافتگی، تهران، شرکت انتشار، ۱۳۶۸، ص ۱۶۲.
- ۲۳- ساعی، احمد، پیشین، ص ۲۳۶.
- ۲۴- روکس بروف، رایان، پیشین، ص ۱۹۹.
- ۲۵- امیراحمدی، هوشنگ، "ایران در جهان سه قطبی"، مجله گفتگو، شماره ۱۲، تابستان ۷۵، ص ۱۱.
- ۲۶- هانس. جی. مورگنتا، سیاست میان ملت‌ها، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، انتشارات وزارت خارجه، ۱۳۷۴، ص ۲۴۶.
- ۲۷- فولر، گراهام، قبله عالم؛ ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳، ص ۲۹.
- ۲۸- ماندل، پیشین، ص ۱۵۴.
- ۲۹- قوام، عبدالعلی، توسعه سیاسی و تحول اداری، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۱، صص ۱۱ - ۱۰.
- ۳۰- ماندل، پیشین، ص ۱۵۷.
- ۳۱- فلاح، فیروزه، موانع فرهنگی در توسعه سیاسی قاجاریه، کیهان فرهنگی، شماره ۱۳۴، مرداد ۷۶، ص ۵۸.
- ۳۲- کاتوزیان، محمدعلی، «دموکراسی، دیکتاتوری و مسئولیت ملت»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۶۸ و ۶۷، فروردین و اردیبهشت ۷۲، ص ۴.
- ۳۳- همان، ص ۵.
- ۳۴- همان، ص ۶.
- ۳۵- ایران و نظام بین‌الملل. گفتگو با دکتر سریع القلم، مجله فرهنگ توسعه، سال سوم شماره ۱۴ و ۱۳، مهر و آبان ۷۳، ص ۱۸.
- ۳۶- شیخ‌الاسلامی، جواد، «سیمای دیگر ماکیاول»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی



تأثیر رویکرد جدید مفهوم امنیت بر امنیت ملی ج.ا.ایران □ ۱۱۵

- دانشگاه تهران، شماره ۲۵، دی ماه ۶۹، ص ۳۳۵.
- ۳۷- والرشناین، امانوئل، دولت و دگرگون‌سازی اجتماعی، ترجمه بیوک محمدی، مجله‌نامه فرهنگ، شماره ۲۷، پائیز ۱۳۶۷، ص ۱۰۸.
- ۳۸- همان، ص ۱۰۹.
- ۳۹- توکل، محمد، «موانع توسعه در ایران»، مجله فرهنگ توسعه، سال اول، شماره اول، شهریور ۷۱، ص ۵۶.
- ۴۰- بشیری، حسین، پیشین، ص ۳۳۸.
- ۴۱- قراگوزلو، محمد. «جامعه مدنی چگونه جامعه‌ای است؟»، روزنامه همشهری، ۷۷/۴/۱۶، ص ۶.
- ۴۲- امین، سیدحسن، «تعریف و پیشینه جامعه مدنی»، کیهان اندیشه، شماره ۷۶، بهمن و اسفند ۷۶، ص ۵۱.
- ۴۳- تاجیک، محمدرضا. «جامعه و جنبش‌های جدید اجتماعی»، سخنرانی در پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۷۷/۳/۱۹.

